

۲۰۰۹/۱۰/۸

محمد نعیم بارز.

نقد و بررسی دومین نوشته محترم دوکتور تره کی زیر عنوان « پاسخ به چند سوال » !

بررسی علل و عوامل ادامه سی سال جنگ در افغانستان مستلزم مطالعه دقیق و همه جانبه است، اما خارج از چارچوب این نوشته، آنچه در اینجا و متناسب با موضوع نوشته دوم محترم شاعلی تره کی، که اساساً تأکید مفصل بر نوشته نخستین وی می باشد و تبلیغ و تلقینی است که گویا نیروهای بین المللی مهاجم بوده و افغانستان کشور اشغال شده از سوی آنها و طالبان بمتابه بخشی از پشتونها و در ارتباط و هم یاری «بدنه» یا کل پشتونها، نیروی مقاومت و استقلال طلب اند، اینک به اختصار به آن پرداخته می شود:

قبل از هر چیز بر اساس یک اصل فلسفی باید اینرا پذیرفت که در گفتار و نوشتار هرکس یک مقداری از حقیقت نهفته است و هیچ گفتار و نوشتاری دارای حقیقت مطلق نیست.

حال دید، نظرات آقای تره کی کلاً پندار است یا واقعیت؟ به این پرسش وقتی پاسخ نسبتاً درست داده میتوانیم که ماهیت و اهداف طرف های درگیر جنگ و زمینه ساز و آغازگر جنگ افغانستان را از دوران حکومت طالبان بدینسو دریابیم:

متأسفانه بنا بر عوامل فقر و جهل از یکسو و دخالت دولتهای همسایه از سوی دیگر هیچگاه فرصت لازم میسر نشده تا در کشورما دولت محکم و ملت یک پارچه و بیدار بوجود آید و مردم ما در صلح و آرامش بسر برد.

اول - اگر از شرح فقر اقتصادی که بر همه روشن و هویداست بگذریم در رابطه با جهل طالبان، پیداست که از لحاظ درک مسایل، تنها آنها یک تعداد محدود آن در حد شریعیات و از مذهب و اسلام تنها آن وجهی را میدانند که حاکمیت مطلق آنها را بر مملکت توجیه میکند و از مسایل جنگ صرف عملیات تروریستی را بلدند، لذا سطح نازل دانش اجتماعی و سیاسی، آنها را در موقعیتی قرار داده است که برای تأمین و تحکیم پایه های قدرت سیاسی خود ناچار هر ارزش، مقام و دانشی را که بالاتر از سطح نازل شان باشد ناپود کنند که خشونت غیر قابل وصف آنها در اعمال قهر و آدم کشی ناشی از همین سطح نازل آنهاست و از آنجا که هیچ نوع تجربه سیاسی و اجتماعی ندارند، باعث شده که آلت دست دستگاه استخبارات پاکستان و سازمان القاعده قرار گیرند.

خصلت بنیاد گرایی را از ایدئولوژی اسلامیزم و از گروه های بنیاد گرای پاکستان و عملیات تروریستی را از القاعده فراگرفته اند، جلوه های بارز آن شهادت، جهاد و در عمل تروریزم آنها آشکار و عامیت یافته است، و میخواهند برای قربانی کردن انسانهای بی گناه اعمال قهر و خشونت را، ابزار اساسی سلطه خود سازند، آنها در جهل مرکب گرفتار اند، از جمله جهل مرکب اینکه کوچکترین ابائی از این ندارند که به عقب ماندگی و ارتجاعی بودن خود تظاهر و نیز افتخار کنند، و ضمن اینکه به عنوان تاکتیک از مدرن ترین و پیشرفته ترین ابزارهای تبلیغاتی و نیز ترور و آدم کشی حد اکثر استفاده را بعمل می آورند، ولی چنان در جهل و فقر غرق اند که نمیدانند و نمی توانند بدانند که اعمال شان ضد انسانی و غیر عقلانی و محکوم بشکست است.

فعالیت های تروریستی اساساً دارای دو بعد میباشد، یکی منطوقی و دیگری جهانی. در بعد منطوقی رهبران گروه های پاکستانی چه قبل از جدا شدن از پیکر هند و چه بعد از آن در تلاش هويت سازی و توسعه طلبی کوشیده اند بیشتر از هر چیز انگیزه کفر ستیزی و اسلام خواهی را از طریق مدارس دینی و نهاد های دیگر تقویت بخشند، بخصوص پس از اشغال افغانستان از سوی دولت شوروی، نه تنها به کمیت و کیفیت مدارس دینی افزودند بلکه طلبه های مدارس دینی و مردم عادی را بکارگیری سلاح و تاکتیک های عملیات تروریستی آشنا نموده و می نمایند. گرچه حکومت پاکستان و همه اینرا میدانند که در دنیای امروز طالبان نه کفایت دولت داری را دارند و نه از هیچ لحاظ ظرفیت سالها ادامه جنگ با قدرتهای بزرگ جهان را، اما نظامی های پاکستان بنا بر فقر و جهل حاکم در مناطق پشتون نشین با پرداخت پول و تلقین دینی مذهبی از مردم بنام جهاد استفاده می برند و طوریکه در نوشته قبلی خود گفته ام نظامی های پاکستان در پی دو هدف اند، یکی چون افغانستان را در همسایگی خود دشمن تصور نموده میخواهند در آنجا یک دولت مردمی و مقتدر بوجود آید و دیگر اینکه هر گاه حالت جنگ و بحران در منطقه وجود داشته باشد، نظامی ها از اقتدار بیشتر و ثروت سرشار بهره می برند.

طالبان آلت دست پاکستان و القاعده هستند، در این مورد به ذکر اعتراف یکی از وزرای حکومت طالبان می پردازم: قبل از سقوط رژیم طالبان شخصی بنام ملا عباس وزیر صحنه حکومت مذکور جهت جلب کمک به اروپا و فرانسه آمده بود در پایان سفر خود یک شب را در دفتر حزب اسلامی حکمتیار در پاریس برای دیدار با افغانها تخصیص داده بود، در آن محفل که بیش از سی نفر افغان حضور بهم رسانده بودند اینجانب نیز شرکت ورزیده بودم، در آنشب ملا

عباس از اجراءات حکومت با طول و تفصیل سخن میگفت بسیار خسته کن بود که تحملش برای همه دشوار شده بود اینجانب مجبور با اظهار معذرت سخنش را قطع کرده، گفتم ما هرکدام سوالاتی از شما داریم، در آن لحظه هنوز او چیزی نگفته، همایون شاه آصفی به اصطلاح پیش پزگی نموده به ملا عباس گفت نه سوال لازم نیست به سخنان تان ادامه دهید، بعضاً به توافق سر جنبانند و او در باب ضرورت قانون اساسی سخن گفت، بالاخره بار دیگر گفتم در همین مورد شما که نیاز به قانون اساسی دارید و ارزش آنرا میدانید، چرا به قوانین و حاکمیت دولتهای دیگر در جهان احترام نمی گذارید و اجازه میدهید که اسامه بن لادن علیه مردم و دولتهای دیگر جهان عملیات تروریستی براه اندازد؟ او در جواب چیزهای بی مفهومی گفت اما دیگران هم برایش مجال نداده سوالات تند و تیزی ارائه نمودند، سرانجام وقتی خود را درمانده دید گفت «ما موافق به همچو حرکت ها و اقدامات از سوی بن لادن نیستیم اما چاره نیست زور ما به او نمیرسد» در آن لحظه یکی از افغانهای محترم جناب نجیب الله جانباز به شوخی گفت «بیاد دارم یک زمان که در کابل سگهای ولگرد و دیوانه، مزاحم مردم می شدند، شاروالی تجویز میگرفت به سگها کچله (زهر) بخوراند، شما هم میتوانید چیزی به او بخورانید و خود را از شر آن خلاص کنید» همه خندیدند، بقول وزیر مذکور، طالبان در تحت نفوذ القاعده قرار گرفته بودند و معلوم بود که رهبران سازمان مذکور با استفاده از افغانستان بحیث پایگاه، عملیات تروریستی خود را علیه جان و منافع امریکا و غرب در اینجا و آنجا اجرا میکردند، که سر انجام عملیات تروریستی بی سابقه ای را در نیویارک براه انداختند، پس آیا با اینحال دولت قدرتمندی چون امریکا و متحدینش می توانستند در برابر یک چنین امری به بی تفاوتی نگاه کنند؟ واضحست که تحمل کرده نمیتوانند و جهت سرکوب آن به هر اقدامی توسل می ورزند.

دوم: در ارتباط به دولتهای ائتلاف بین المللی که به توافق سازمان ملل متحد در گیرجنگ با تروریزم در افغانستان هستند، با همه کمی و کاستی های شان از نظام های دیموکراتیک جهان شناخته شده اند و در عصرماندیا لیزاسیون مردم و دولت های مذکور سود و بقای خود را در معاملات تجارتي و اقتصادی دیده و دیگر اعمال استعماری قرن هژده و نژده را به نفع خویش نمی بینند، البته از آنجائیکه نظام های سرمایه داری بر پایه سودجویی استوار هستند، در معاملات و رقابت گهگاهی اختلافات و نزاع های میان آنها و دیگران رخ داده و میدهد، اما در این زمان منافع ستراتیژیک آنها ایجاب نمیکند که به قصد اشغال سرزمین های دیگران به جنگ توسل جویند، لذا با درک این مساله میتوان گفت اشغال دایمی افغانستان از سوی نیروهای بین المللی چیزی جز یک پندار نیست.

اینرا هم باید گفت که دولت ایالات متحده امریکا و دولت های دیگر بدفاع از نوع دوستی به افغانستان نیامده اند، بلکه هرکدام برای دفاع از امنیت خود یک مقدار کمک و یک اندازه نیروی نظامی برای مقابله با تروریزم به افغانستان فرستاده اند و طوریکه دیده میشود هر وقتیکه یک فرد و یا افرادی از آنها در افغانستان کشته میشوند، دولت و مردم آن کشور به لرزه می افتند و هرکدام در تلاش می شوند تا هرچه زودتر از باطلاق افغانستان بیرون آیند.

درصفحه اول مطلب (۱) - اگر از پاسخ به بار ملامت و نیش زبان آقای تره کی بگذریم، در دومین سطر آخر چنین آمده است «توسل مقاومت مسلح رابه تروریزم باید در جنگی سراغ کرد که طرفین دارای افزار جنگی مساوی نیستند: مقاومت از قدرت آتش طیاره و تانک بهره مند نیست، در این جنگ نا مساوی طی ۸ سال در برابر مرگ هر عسکر خارجی ده ها تن نیروهای مقاومت مسلح به شهادت رسیده است».

بزعم آقای تره کی اگر درجنگ نیروها مساوی، نباشند عملیات تروریستی مجاز بوده و بیشتر علیه مردم مسلمان روا است و آنها کشتار زن و مرد و طفل بی گناه و پولیس افغان که از جبر اقتصادی در مقابل ماهانه پنجاه دالر لباس پولیس به تن کرده است.

مهمترین قسمت نوشته آقای تره کی در صفحه دوم آنست که چنین آمده است «پاکستان در تامین صلح در افغانستان نقش کلیدی دارد: تشویق مقاومت مسلح به آغاز مذاکره، ایجاد زمینه های داشتن تعبیر اعتدالی از اسلام و نهایتاً قطع پیوند با القاعده (که مطمئناً روی الزامات جنگ مطرح است)، به کمک پاکستان میسر است».

این بیان آقای تره کی مواضع و باورهای دیگر شان مثلاً مهاجم گفتن نیروهای بین المللی، اشغال افغانستان توسط آنها، استقلال طلبی طالبها، نیروهای مقاومت ملی و غیره را زیر سوال می برد، زیرا اگر بقول ایشان پاکستان «در صلح افغانستان نقش کلیدی دارد» پس عامل محرک، گرداننده و ادامه دهنده جنگ در افغانستان دولت پاکستان می باشد، که واقعاً است. البته اظهار نظر آقای تره کی از یک لحاظ کاملاً درست جلوه میکند، زیرا بوجود آورنده طالبان، ایجادگرمدرس دینی، تاسیس کننده پایگاه های تربیت تروریستی و تامین کننده نیازمندیهای لوژستیکی آنها دولت پاکستان بوده، استحکامات طالبان و القاعده در مناطق قبایلی نیز خارج از کنترل و توانائی آنکشور نیست، بناً از نظر نظامیهای آنکشور طالب چون شاهین تربیت شده شکاری بخواست و نفع شان عمل میکند.

و بالاخره باید گفت نظامی های پاکستان و حکومت آصف علی زرداری باهم بازی دو گانه ای را پیش می برند و با این بازی از یکسو میلیاردها دالر از سوی امریکا و دولتهای غربی بدست می آورند و از سوی دیگر برای بدست آوردن تسلیحات، گهگاهی علیه طالبهای که خلاف خواست و منافع دولت پاکستان دست به حملاتی می زنند، ضرباتی به آنها وارد می آورند، اما طوریکه آقای تره کی در نوشته خود اشاره ای به صلح از جانب پاکستان نموده، از اوضاع ظاهراً تا حدودی چنین برمی آید که شاید مذاکرات تازه ای میان حکومت پاکستان و حکومت امریکا در جریان

باشد، که با دادن سلاح های بازمانده امریکا در جنگ عراق به پاکستان و تا چند سال یکنیم میلیارد دالری که قبلاً از سوی امریکا به پاکستان تعهد شده است، تادیه شود و در عوض دولت پاکستان تعهد سپارد که به جنگ طالبان علیه ناتو در افغانستان پایان میبخشد. علامه های این نوع ساخت و بافت را، در تغییر لحن ملایم و مسالمت جویانه ملا محمد عمر رهبر طالبان و سخنان هراس انگیز دوکتور اسپننا وزیر خارجه کرزی از طریق رادیو بی، بی، سی بنا بر شایعه خروج احتمالی قوای ناتو از افغانستان و در اختلاف میان قوماندان ارشد قوای امریکا و رئیس جمهور بارک اوباما میتوان دید، اما چندان محتمل بنظر نمیرسد که پس از آنهمه مصارف و تلفات کار را نیمه رها کرده و بار دیگر افغانستان را به پایگاه مصنون برای تروریستها مبدل نمایند.

بهر حال من در مورد نقش پاکستان در مسایل افغانستان به این باورم که دولت مذکور بیشتر از هر مرجع، مقام و دولتی در جهت راه اندازی جنگ و ایجاد بحران در افغانستان کارائی لازم را دارد، مگر تامین صلح در افغانستان تنها در حیطه صلاحیت و توان پاکستان نیست، اگر قرار شود که پاکستان و امریکا برمساله ختم جنگ بیک سازش برسند اولاً سازمان القاعده بسادگی بخواست پاکستان تن نخواهد داد که به اصطلاح از جهاد اسلامی و انقلاب جهانی خود دست کشیده و منطقه را ترک گوید. دوم گروه های داخل افغانستان و در داخل دولت حاضر نخواهند شد که به نفع گروه طالبان از قدرت کنار روند، تجربه گذشته نشان داده است که در سازش و تشکیل دولت ائتلافی هر کدام نایبی خود را از جانب گروهی می بیند که در راس قدرت قرار گیرد و از حمایت دولت قویتری برخوردار باشد. سوم دولت های دیگر منطقه مثل هند، ایران، روسیه و دیگران هم در این امر بی تفاوت باقی نخواهند ماند که بار دیگر دولت طالبان تحت حمایت پاکستان در افغانستان بوجود آید.

در افغانستان نهادهای دیموکراتیک و حزب ملی آگاه که بتواند جایگزین اشخاص و قدرتهای ارتجاعی شود بوجود نیامده است، انتخابات ریاست جمهوری اخیر نشان داد که مردم بنا بر عقب ماندگی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی فقط براساس انگیزه های قومی، مذهبی و مادی هنوز هم بدنبال جنگسالاران و قدرتهای ارتجاعی روانند.

جمع بندی نکته وار:

- ۱- فقر و جهل عامل اساسی دخالت خارجی و ادامه جنگها در افغانستان محسوب می شود.
- ۲- کاملاً روشن است که سازمان القاعده در وقت رژیم طالبان از افغانستان بمثابه پایگاه استفاده میکرد و عملیات تروریستی را که به نیویارک براه انداخت در حقیقت قوای امریکا را به مصاف طلبید.
- ۳- حضور نیروهای بین المللی در افغانستان بموافقت سازمان ملل متحد برای مبارزه علیه تروریزم بوده و بمفهوم اشغال افغانستان نیست، موجودیت آنها جز ضرر و زیان هیچ نفعی را برای آنها در بر ندارد.
- ۴- دولت پاکستان قادر به راه اندازی و حمایت از تروریزم است اما تامین صلح در افغانستان از توان یکی دو کشور بدور است.
- ۵- خروج قوای بین المللی از افغانستان قبل از بین رفتن تروریزم در منطقه در حال حاضر به هیچوجه در جهت ختم جنگ و ایجاد صلح در منطقه و جهان نیست. ختم

نوت: نوشته دوکتور تره کی جای بحث فراوان دارد، اما نوشته های دیگری در مورد طالبان چون نوشته داکتر صفی الله صاحبزاده که معلوم نیست در چه رشته داکتری دارد من ارزش پاسخ دهی رابه اینگونه نوشته ها نمی بینم زیرا فقط در چهارسطر خواسته درد عقده خود را تسکین بخشید. که از یکی از سایتها بعد از یک تبصره اینطور بنشر رسیده است « طالبان، القاعده و تروریزم کلمات متنازع میباشند. خونخواران باند غرب، مخالفین مبارز ضد خود را تروریست میگویند، در حالیکه قبلاً هم به کرات تذکر داده ام که غول وحشی غرب به سرمداری امریکا و انگلیس مادر و پدر تروریزم اند، قتل عام مردم بی گناه عراق، افغانستان و مردم فلسطین شاهد این واقعیت است. پس نفرین و لعنت بر پدر و هفت پشت پدر آنهاست که مقاومتگران صلح ضد دژخیمان استبداد غرب را تروریست میگویند».

خواننده محترم آیا چنین فحاشی ارزش پاسخ دهی را دارد؟